

پیش گفتار

در دو ماه اول ۱۹۱۷ روسیه هنوز یک کشور سلطنتی بود و رومانوف ها بر آن حکومت می کردند. هشت ماه بعد بلشویک ها ساکن کشور را به دست گرفتند. در آغاز سال کمتر کسی آنان را می شناخت، و رهبران شان هنگامی که به قدرت رسیدند، هنوز به جرم خیانت به کشور تحت تعقیب بودند. چرخش چنین سریع دیگری در تاریخ نمی توان یافت. به ویژه اگر به خاطر داشته باشید که این چرخش صدوپنجاه میلیون انسان را دربر می گرفت. روشن است که حوادث سال ۱۹۱۷، هر طور که دربار هشان فکر کنید، در خور مطالعه هستند.

تاریخ هر انقلاب، مثل هر تاریخ دیگری، باید پیش از هر چیز شرح دهد که چه رخ داد و چگونه. اما این به تنهایی کافی نیست. از همان شرح و تفصیل باید معلوم شود که چرا آن طور رخ داد و نه به طور دیگر. حوادث را نه می توان یک سلسله ماجرا انگاشت، و نه می توان آن ها را بر ریسمان برخی اخلاقیات از پیش ساخته به رشته در آورد. حوادث باید تابع قوانین خود باشند. کشف این قوانین وظیفه ی مؤلف است.

بارزترین خصوصیت هر انقلاب همانا مداخله ی مستقیم توده ها در حوادث تاریخی است. در ادوار عادی، دولت، چه سلطنتی باشد و چه دموکراتیک، خود را به سطح مافوق ملت ارتقاء می دهد، و آن گاه تاریخ به دست متخصصان این حرفه پادشاهان، وزراء، بوروکرات ها، وکلای مجلس، و روزنامه نگاران- ساخته می شود. اما در لحظات حساس، هنگامی که نظام کهن برای توده ها تحمل ناپذیر می شود، توده ها مواعی را که از صحنه ی سیاست دور نگاهشان می داشت درهم می شکنند،

نمایندگان سنتی خود را به کنار می‌رویند، و با مداخله‌ی خود نخستین پایه‌های رژیم تازه را پی می‌ریزند. خوبی یا بدی این امر را به قضاوت اخلاقیون واگذار می‌کنیم. ما خود، واقعیات را همان طور در نظر می‌گیریم که در جریان عینی تکامل به ما داده شده‌اند. تاریخ هر انقلاب برای ما پیش از هر چیز تاریخ ورود قهرآمیز توده‌ها به عرضه‌ی حاکمیت بر سرنوشت خویشتن است.

در جامعه‌ای که دستخوش انقلاب شده است، طبقات با یکدیگر می‌ستیزند. اما کاملاً روشن است که دگرگونی‌هایی که بین آغاز و پایان انقلاب در مبانی اقتصادی جامعه و در بنیاد اجتماعی طبقات رخ می‌دهند، برای توضیح مسیر انقلاب کفایت نمی‌کنند، زیرا انقلاب خود می‌تواند در مدتی کوتاه نهادهای کهن را براندازد، نهادهای جدید بیافریند، و دگر بار آن‌ها را براندازد. دینامیسم حوادث انقلابی مستقیماً به وسیله‌ی دگرگونی‌های سریع و شدید و پرشور در روان طبقات، که همه‌ی آن‌ها پیش از انقلاب شکل گرفته‌اند، تعیین می‌شود.

نکته اینجاست که اجتماع، برخلاف تعمیرکاری که بنابر احتیاج وسایل کارش را عوض می‌کند، به اقتضای نیاز نهادهای خود را تغییر نمی‌دهد. برعکس، اجتماع عملاً نهادهایی را که بر او مسلط هستند ابدی می‌پندارد. تا ده‌ها سال انتقادهای مخالفان چیزی نیست جز یک سوپاپ اطمینان برای تعدیل نارضایتی توده‌ها، و این شرطی است برای ثبات ساختمان جامعه. مثلاً وجهه‌ای که نصیب انتقادهای سوسیال‌دموکراتیک گردید. در اساس عبارت از همین نکته‌ی اخیر بود. برای برداشتن قیدهای محافظه‌کارانه و کشاندن توده‌ها به قیام، شرایطی تماماً استثنائی و مستقل از اراده‌ی افراد و احزاب لازم است.

بدین ترتیب دگرگونی‌های سریع در نظریات و احساسات توده‌ها نه از انعطاف و تحرک ذهن بشر، بلکه درست برعکس، از محافظه‌کاری عمیق ذهن او بر می‌خیزند. پس ماندگی مزن عقاید و روابط از شرایط عینی تازه، درست تا لحظه‌ای که این شرایط تازه به شکل یک فاجعه بر سر مردم فرو می‌ریزند، دقیقاً همان چیزی است که در دوره‌ی انقلاب حرکت جهنده‌ی عقاید و خلجانان را پدید می‌آورد، و این

امر در ذهن پلیس جامعه ی کهن صرفاً نتیجه ی فعالیت های "عوام فریبان" می نماید.

توده ها با یک برنامه ی از پیش ساخته برای بازسازی اجتماع به عرصه ی انقلاب نمی روند، بلکه هنگام رفتن به میدان انقلاب فقط به شدت احساس می کنند که دیگر نمی توانند جامعه ی کهن را تحمل کنند. در هر طبقه فقط پیشاهنگان آن طبقه برنامه ی سیاسی دارند، و تازه همین برنامه هم نیازمند آزمون حوادث و تأیید توده هاست. از این رو، روند سیاسی انقلاب در بنیاد خود عبارت است از ادراک تدریجی مسائل ناشی از بحران اجتماعی به وسیله ی طبقه ی ذینفع - یا سمت گیری فعالانه ی توده ها از طریق یک رشته تخمین زنی های پی در پی. مراحل مختلف روند انقلاب، که هر یک توأم است با جا به جایی احزاب به صورتی که حزب تندروتر همواره جایگزین حزب میانه روتر می شود، بیانگر فشار فزاینده توده هاست به سمت چپ. به شرط آن که جهش جنبش به موانع عینی برنخورد. به هنگام بروز چنین برخوردی، واکنشی آغاز می شود که عبارت است از: سرخودگی قشرهای مختلف طبقه ی انقلابی، رشد بی اعتنائی، و به همراه آن، تحکیم موضع نیروهای ضدانقلابی. چنین است طرح کلی انقلاب های کهن.

درک نقش حزب ها و رهبرها، که ما ره هیچ وجه قصد نادیده گرفتن اش را نداریم، فقط براساس مطالعه ی جریان های سیاسی در میان خود توده ها، میسر است. هر چند رهبران و احزاب عامل مستقلی را تشکیل نمی دهند، اما عنصر بسیار مهمی هستند. بدون یک سازمان راهبر، نیروی توده ها مانند بخاری که در سیلندر محصور نباشد، به هدر می رود. با این حال، بخار باعث حرکت است، نه پیستون یا سیلندر.

دشواری هائی که در راه بررسی دگرگونی های آگاهی توده ها در ادوار انقلابی وجود دارند کاملاً روشنند. طبقات ستمدیده تاریخ را در کارخانه ها، در سربازخانه ها، در روستاها، و در خیابان های شهر می سازند. به علاوه، توده ها به ندرت عادت به نوشتن مطالب دارند. دوره های خروشندگی امیال و سودهای اجتماعی جای بسیار

اندکی برای تأمل و تفکر باقی می‌گذارند. همه‌ی الهه‌های هنر - حتی الهه‌ی روزنامه‌نگاری عوامانه، با وجود سرین ستبرش - به وقت انقلاب آسان به رقص نمی‌آیند. با این حال، وضع مورخ به هیچ وجه یأس‌آمیز نیست. مدارک و اسناد همه ناقص و پراکنده و تصادفی‌اند، اما در پرتو خود حوادث، همین تکه‌پاره‌ها اغلب امکان حدس و گمان درباره‌ی جهت و آهنگ جریان‌های پنهان را فراهم می‌سازند. بد یا خوب، هر حزب انقلابی تاکتیک‌های خود را براساس محاسبه‌ی دگرگونی‌های آگاهی توده تعیین می‌کند. سیر تاریخی بلشویسم نشان می‌دهد که می‌توان چنین محاسبه‌ای را، با دست کم طرح کلی آن را، به عمل آورد. اگر چنین محاسبه‌ای به وسیله‌ی رهبر انقلاب، آن هم در گرداب مبارزه، میسر باشد، چرا بعد از انقلاب به وسیله‌ی مورخ میسر نباشد؟

با این حال، جریان‌هایی که در آگاهی توده‌ها رخ می‌دهند، نامربوط و مستقل نیستند. ایدئالیست‌ها و النقایون هر چقدر هم که بیشتر از این هوار بکشند، باز کم و کیف آگاهی را شرایط عینی تعیین می‌کنند. در همان شرایط تاریخی‌ای که به کشور روسیه، و به اقتصاد و طبقات و دولت‌شکل دادند، و در تأثیراتی که سایر دولت‌ها بر روسیه گذاشتند، باید بتوان ریشه‌های انقلاب فوریه و جانشین آن یعنی انقلاب اکتبر را پیدا کرد. از آن جا که بزرگ‌ترین معما آن است که یک کشور عقب‌مانده نخستین کشوری بود که طبقه‌ی کارگر را به قدرت رسانید، ما موظفیم که راه حل این معما را در ویژگی‌های آن کشور عقب‌مانده بجوئیم - یعنی در فرق‌هایش با سایر کشورها.

ویژگی‌های تاریخ روسیه و وزن نسبی آن‌ها را در نخستین فصل‌های این کتاب توصیف خواهیم کرد، و بدین ترتیب رئوس تکامل جامعه‌ی روسیه و نیروهای درونی‌اش را اجمالاً نشان خواهیم داد. امیدواریم که کلی‌گویی‌های گریز ناپذیر این فصل‌ها خواننده را دل‌سرد نسازد. در گسترش بعدی کتاب، خواننده همین نیروها را در حین عملیات زنده خواهد دید.

این اثر به هیچ عنوان بر خاطرات شخصی متکی نخواهد بود. این که مؤلف خود در حوادث شرکت داشته است، او را از پایبندی به اسناد موثق رها نمی سازد. هرگاه مؤلف به حکم مسیر حوادث ناچار از ذکر نام خویش می شود، از خود به صورت سوم شخص مفرد نام می برد. و این تدبیر صرفاً یک شکل ادبی نیست: لحن شخصی، که در تقریر شرح حال و خاطرات اجتناب ناپذیر است، در آثار تاریخی جایز نیست.

اما مشارکت نویسنده در مبارزه، فهم او را هم از خصوصیات روانی نیروهای فردی و جمعی در حین عمل، و هم از رابطه ی درونی حوادث، آسان تر می کند. این مزیت تنها وقتی نتیجه مثبت می دهد که یک شرط رعایت شود: و آن این که مؤلف نه در جزئیات کم اهمیت و نه در مطالب مهم، و نیز نه در مسائل مربوط به واقعیات و نه در مسائل مربوط به انگیزه و احساس، به گواه حافظه ی خویش اتکاء نکند. مؤلف کتاب حاضر معتقد است که تا آن جا که به او مربوط می شود، این شرط مراعات شده است.

مسئله ای که به جا می ماند همانا موضع سیاسی مؤلف است. مؤلف در مقام مورخ بر همان نظر گاهی ایستاده است که به هنگام مشارکت در حوادث انتخابش کرده بود. واضح است که خواننده مجبور نیست در نظریات سیاسی نویسنده، که نویسنده دلیلی برای اختفایشان نمی بیند، سهیم باشد. اما خواننده مسلماً حق دارد بخواهد که اثر تاریخی صرفاً مدافعه از یک موضع سیاسی خاص نباشد، بلکه توصیف مستحکمی باشد از جریان واقعی انقلاب. اثر تاریخی تنها وقتی رسالت خود را کاملاً به جا می آورد که حوادث با تمام ضرورت طبیعی خود در صفاتش گسترده شوند.

برای رسیدن به این منظور، آیا برخورداری از به اصطلاح "بی طرفی" مورخ ضروری است؟ هیچ کس تا به حال به روشنی توضیح نداده است که این بی طرفی عبارت از چیست. کلمات کراراً نقل قول شده ی کلماتسو دائر بر این که لازم است انقلاب را "یک جا" و در کلیتش در نظر گرفت، فوقش یک طرفه روی زیرکانه است. چگونه می توان چیزی را که جوهرش از شقاق سرشته شده، هم چون یک کلیت در

نظر گرفت؟ کلمات قصار کلمانسو تا اندازه ای از شرمساری او از وجود اسلاف بیش از حد مصمم اش، و تا حدی به علت خجلت او از سایه ی آن ها، بیان شده اند.

ال. مادلن، از مورخ های ارتجاعی، و از همین رو باب روز، در فرانسه ی معاصر، به شیوه ی تن آسایانه ی خود به انقلاب کبیر- یعنی به تولد ملت خویش تهمت می زند و می گوید: "مورخ باید بر بالای دیوار شهری که به محاصره در آمده بایستد، و محاصر و محصور را هم زمان با هم تماشا کند." "ظاهرأ مورخ فقط از این راه می تواند به "عدالت آشتی جویانه" برسد. اما کلام مادلن خود گواهی است بر این که اگر او از دیوار ما بین دو اردوگاه بالا برود، این کار فقط به منظور دیدبانی برای ارتجاع خواهد بود. خوب است که او فقط با اردوگاه های جنگی گذشته سروکار دارد: وگرنه به هنگام انقلاب ایستادن بر بالای دیوار متضمن خطر بزرگی است. به علاوه، به هنگام خطر واعظان "عدالت آتشی جویانه" معمولاً در داخل یک چاردیواری می نیشینند تا ببینند کدام طرف برنده خواهد شد.

خواننده ی جدی و موشکاف خواستار بی طرفی خانمانه نیست، زیرا این گونه بی طرفی ها جامی از آتشی به او تعارف می کند که در تهش زهر نفرت ارتجاع نشسته است. او خواهان وجدانی علمی است که توجیه هم دلی ها و انزجارهای آشکار و نهان خود را در مطالعه ی صادقانه ی واقعیات، و تعیین روابط حقیقی این واقعیات با یکدیگر، و هم چنین در انکشاف قوانین علمی حرکت آن ها بجوید. یگانه عین گرانی تاریخی ممکن جز این نیست، و به علاوه، همین روش کاملاً بسنده است، زیرا صحت و سقم آن را نه خوش نیتی مورخ، که فقط خود او می تواند ضمانتش باشد، بلکه قوانین طبیعی روند تاریخ، که به وسیله ی مورخ مکشوف شده اند، تعیین می کنند.

منابع این کتاب عبارتند از تعداد بی شماری نشریات ادواری، روزنامه ها و مجلات، دفاتر خاطرات، گزارشات، و مواد دیگر که برخی از آن ها دست نوشت بوده اند، ولی بخش اعظم آن ها را موسسه تاریخ انقلاب در مسکو و لنینگراد به چاپ رسانده است. به نظر ما اشاره به نشریات مشخص در متن کتاب امری زائد بود زیرا فقط

خواننده را به دردرس می انداخت. از میان کتاب هائی که خصلت آثار جمعی تاریخی دارند، به ویژه از کتاب دو جلدی *مقالاتی در باره ی انقلاب اکتبر* استفاده کرده ایم. بخش های گوناگون این کتاب، که به وسیله ی نویسندگان مختلف نگاشته شده، از ارزش مساوی برخوردار نیستند، اما به هر حال همه حاوی واقعیات فراوانند. در همه جای این کتاب، تاریخ ها بر طبق تقویم قدیم آمده اند- یعنی سیزده روز از تقویم جهانی و کنونی شوروی عقب ترند. مؤلف خود را مکلف به استفاده از تقویمی می دید که در زمان انقلاب به کار برده می شد. البته برگرداندن این تاریخ ها به شکل جدید کار شاقی نبود. اما این عمل با حل یک مشکل مشکلات اساسی تر می آفرید. واژگونی سلطنت به عنوان انقلاب فوریه در تاریخ ثبت شده است، اما این واژگونی بر طبق تقویم غرب در ماه مارس اتفاق افتاد. تظاهرات مسلحانه بر علیه سیاست امپریالیستی حکومت موقت به نام "روزهای آوریل" در تاریخ آمده است، حال آن که این تظاهرات بنابر تاریخ غرب در ماه مه صورت گرفت. صرف نظر از تاریخ سایر رویدادها، فقط یادآور می شویم که انقلاب اکتبر برحسب تقویم اروپا در ماه نوامبر اتفاق افتاد. می بینیم که تقویم خود از حوادث رنگ گرفته، و مورخ نمی تواند به وسیله ی ریاضیات محض سال شماری های انقلابی را دست کاری کند. خواننده از سر عنایت به یاد خواهد آورد که انقلاب پیش از واژگون کردن تقویم بیزانسی، ابتدا ناچار بود نهادهای چسبیده به آن تقویم را واژگون کند.

ال. تروتسکی

برینکیپو، ترکیه ۱۴ نوامبر ۱۹۳۰

بازنویس: یاشار آذری